

خندهزار



صدای مشاور

آقا کوچولو

آقای مشاور! من پسر یکی از شخصیت‌های کارتونی هستم و اصلاً از این وضع راضی نیستم. حتماً می‌پرسید کدام وضع. خوب معلوم است، وضعیت صورتی بودن! من یک پسر هستم و به خاطر اینکه سرتاپایم صورتی است، دوستانم در مدرسه مسخره‌ام می‌کنند... اصلاً مگر شخصیت‌های صورتی در کارتون‌های شما (مثل مدرسه و شهر موش‌ها) دختر نیستند؟ پس چرا اسم و رنگ من، پدرم، عموهایم و پسرعموهایم صورتی است؟! خلاصه با وجود آنکه مثلاً ما پلنگ هستیم، ولی به خاطر رنگ صورتی‌مان، حتی بچه‌کرم‌های خاکی هم مسخره‌مان می‌کنند... به همین خاطر هم مدتی است در کنج عزلت خودم نشستام و غصه می‌خورم. این هم عکسی از من، در کنج عزلت‌م!

مشاور

فرزندم! شما اولین فرزندی نیستی که از شرایط ارث رسیده از والدینش ناراضی است و آخرین هم نخواهی بود. به جای این حرف‌ها به نیمهٔ پر لیوان فکر کن و خدا را شکر کن که پسر ملوان زبل نیستی، وگرنه تا آخر عمرت، صبح و ظهر و شب باید اسفناج پخته می‌خوردی! در ضمن پدرت برای تأمین مخارج شما، عمری است که رنگ صورتی دارد! سعی کن پدرت را درک کنی تا در آینده فرزندت هم تو را درک کند و بهت گیر ندهد که چرا به جای پلنگ، نهنگ نشدی! شما هنوز جوانی و نمی‌دانی ابراهای جوان‌های ۲۰ سال بعد چه قدر می‌تواند عجیب و غریب باشد! تازه شاید وقتی تو جوان شدی، رنگ صورتی رنگ سال پسرها شده باشد.



م. سر به هوا

کار یکلماتور

■ تنها تمرش

سایه‌اش بود

درخت خشکیده.

■ می‌کشد دیو غصه را در بند

طرح تعویض اخم با لبخند

■ از سقوط بالا می‌رود

کوه‌نورد امیدوار.

■ دستگیر مستمندان باشد،

دست تقدیر

دست‌های شماست

■ فقط طاووس

پرواز در میان رنگین‌کمان را

تجربه کرده است.

مشاور عزیز! همه عاشق می‌شوند، من هم عاشق شده‌ام! عشق من همان‌طور که حتماً شما هم متوجه شده‌اید، از عشق **لیلی** و **مجنون** و **فرهاد** و **شیرین** هم شدید تر بود. اما افسوس که امروز پس از تحمل سال‌ها مرارت و سختی،

عشقم افتاد و شکست تازه فهمیدم که عشق هم عشق‌های

قدیم! گویا من در تمام این مدت به یک بلوط چینی دل بسته

بودم... بلوطی که برای نجاتش از چنگال یک عقاب، خطر پرتاب

شدنم به دره‌ای یخی را به جان خریدم، اما در آخرین لحظه

و چند ثانیه قبل از سقوط، دیدم که بلوط نازنینم، ترک خورد و

شکست! الان هم در حال سقوط به ته درهٔ یخی هستم و چون مسافت

زیاد بود، گفتم تا رسیدن به ته دره، کمی با شما درد دل کنم! یک

عکس سلفی را هم از لحظهٔ مشاهده ترک خوردن عشقم، از خودم (البته با

استفاده از دم‌م!) گرفته‌ام که برایتان می‌فرستم.

مشاور

اتفاقاً چند وقت قبل در همین سستون، ماری برای ما نامه نوشت و از

شکست عشقی‌اش، در روزی که فهمیده بود سال‌ها به یک شلنگ دل

بسته بوده سخن گفت! پس شما اولین جانوری نیستید که در انتخاب

نیمهٔ گمشده‌تان اشتباه کرده‌است! اما بهتر بود قبل از دل بستن به این

بلوط، کمی دربارهٔ اصل و نسبش تحقیق می‌کردید... حالا هم دیر نشده،

به محض اینکه به ته دره رسیدید، مادرتان را بفرستید به خواستگاری

یک سنجاب خانوادار!

در زمان نوجوانی ما، کارتونی پخش می‌شد به نام: «بِنر» که در آن، یک

خانم سنجاب بود به اسم سو (که گل بزرگی هم روی سرش می‌زدا).

اگر ایشان هنوز شوهر نکرده باشد، می‌تواند شریک خوبی برای زندگی

شما باشد!



لطیفه‌های امروزی

م. وصله پینه

■ ضرب شکلاتی

معلم: پدرام دوتا سه‌تا می‌شود چند

تا؟

پدرام: شش تا!

معلم: آفرین! بیا این شش تا شکلات

جایزه‌ات!

پدرام: نه آقا ببخشید می‌شود

شانزده تا!!!



جناب مشاور من از یک موضوع بسیار شاکی هستم و آن هم اینکه شما آدم‌ها در مورد کشفیات علمی ما شخصیت‌های کارتونی، خیلی بی‌توجه هستید. اگر نیوتن پس از برخورد سیب با ملاجش توانست قوانین فیزیک و جاذبه را متحول کند، من هم پس از سال‌ها دنبال میگ‌میگ دویدن، توانسته‌ام چند قانون مهم فیزیک را در دنیای کارتون‌ها کشف کنم. ولی دانشمندان شما نسبت به کشفیات من کاملاً بی‌تفاوت هستند... کشف من به شرح عکس پایین است.

لطفاً ترتیبی دهید تا هر چه زودتر قوانین فیزیک کشف‌شده من هم وارد کتاب‌های درسی دانش‌آموزان شود و از آن‌ها برای کنکور تست طراحی کنند، بلکه این طوری وضع مالی من هم خوب شود و به جای دویدن به دنبال میگ‌میگ، روی مبل لم بدهم و زنگ بزنگم از سر کوچه، برایم پیتزا و سیب‌زمینی سرخ کرده بیاورند!

با تشکر. کایوت (دونده سابق و محقق فیزیک فعلی!)

مشاور

کایوت عزیز، معلوم است شما سرگذشت دانشمندان ما را خیلی دقیق مطالعه نکرده‌ای و گرنه می‌دانستی آن‌ها هم مثل شما از صبح تا شب، دنبال جور کردن کرایه خانه، قسط وام، شهریه مدرسه بچه‌ها و غیره... می‌دویدند! شما هم بهتر است دنبال میگ‌میگ بدوی و بی‌خیال ساختن قوانین فیزیک بشوی... این طوری شاید گرسنه بمانی، ولی حداقلش این است که مثل جناب نیوتن، ناله و نفرین دانش‌آموزانی که به خاطر فراموش کردن قوانین شما، نمره تک گرفته‌اند، دامن‌گیرت نمی‌شود!



شعر طنز روح‌الله احمدی

فرهنگ آپارتمان‌نشینی

خانه وقتی آپارتمانی شد
مشکل زندگی جهانی شد
وقت شور و نشاط همسایه
سقف ما شد حیاط همسایه!

پسران فوتبال می‌کردند
بعد هر شوت حال می‌کردند
پدر خانه از جهان می‌خواند
توی حمام از بنان می‌خواند
بچه‌ها اجتماع می‌کردند
پرش ارتفاع می‌کردند
خانه ما پر از صدا شده بود
گوشم از کلام جدا شده بود
رفتم و گفتم: «آدم ضایه!»

باش یک ذره همسایه
صبح تا شب تلق تلوق نکن
بیخودی این همه شلوغ نکن!

گفت همسایه: «مردم آزارم
چار دیواری است، مختارم!
بازی فوتبال ما به تو چه؟!
این همه قیل و قال ما به تو چه؟!
بشود جان تو به قربانم!

مانع ورزشم نشو، جانم!
تا نباشم برای او مانع
با همین منطقتش شدم قانع!
آخر قصه خواه یا ناخواه
خانه‌ام شد شبیه ورزشگاه!



دسته به دسته

یادی از شعر زیبای صد دانه یاقوت

صد دانه خورشید، دسته به دسته
با نظم و ترتیب، یکجا نشسته
هر دانه‌ای هست یا نرم یا سفت
یا هست آزاد، یا پیش هم چفت
یا روی خوشه، یا توی لیوان
همراه با سُس، مکزیکی آن
چیزی که حالا روی ذغال است
«درت» نگویید! اسمش «بلال» است

صابر قدیمی

همه نگرانش بودند.
برگ درخت‌ها می‌ریخت و کسی خیال برگ‌ها
را جمع نمی‌کرد.
حواس تخته‌ها و نمیکت‌ها به بیرون پرت
می‌شد.
زبان زنگ مدرسه بند آمده بود.
بعد از چند ساعت، بچه‌ها توانستند بابای
مدرسه را بیآورند.
بابای مدرسه در اتاق مدیر گیر کرده بود.

شاگرد تنبل علیرضا پاکروان

شاگرد تنبل همه جا پلاسه
کی گفته جاش فقط ته کلاسه؟
فرقی نمی‌کنه کجا بشینه
هر جا که باشه آخرش همینه
با امتحان میونه‌ای نداره
آخر سال نمره تک می‌باره
تموم آدما ازش دلخورن

غصه درس و مشقشو می‌خورن
هر کاری می‌کنه یه جاش می‌لنگه
تو زندگی با خودشم می‌جنگه
یه روز می‌فهمه اینارو که دیره
یه گوشه می‌شینم عزا می‌گیره
هر کسی که به تنبلی دچاره
یه جای خوب تو جامعه نداره

داستانک علیرضا پاکروان

«سقوط آزاد»

قرار بود هر یک از دانش‌آموزان برای درس
زیست‌شناسی، یک نمونه از موجودات زنده
بیآورند. آن روز بچه‌ها حیاط مدرسه را از حیوانات
پر کرده بودند؛ نمونه‌هایی مانند: ماهی، پروانه،
عقاب، خرچنگ، کرگدن، زرافسه و فیل. تعجب
نکنید، بعضی از نمونه‌ها زائیده تخیل نویسنده‌اند.

یکی از دانش‌آموزان نمونه‌ای نیاورده بود که به‌طور
اتفاقی چشمش به پرنده‌ای افتاد که زیر پنجره
کلاس لانه کرده بود. با دو تن از دوستان خود
برای گرفتن پرنده به سمت پنجره رفت، اما با پرواز
پرنده، آخرین امید خود را نیز از دست داد. ناگهان
صدای جوجه‌های داخل لانه توجهش را جلب
کرد؛ اما دستش به جوجه‌ها نرسید. به همین دلیل
از پنجره آویزان شد و دو نفر دیگر از پا او را نگه
داشتند. ناگهان کفش‌ها در دست آن دو نفر باقی
ماند. و او از طبقه سوم سقوط کرد.

۲۰ دقیقه بعد آمبولانسی در حیاط مدرسه بود.
ناظم مدرسه را با دست و پای شکسته با برانکارد
به داخل آمبولانس بردند.

نکته ایمنی: هنگام سقوط اطمینان حاصل کنید
ناظم مدرسه زیر پنجره نیست.



در باب تربیت فرزند و رعایت ادب و احترام و اینکه هر کاری راهی دارد و این ها ...

در تربیت شرط ادب باشد ضروری
باید که با میل و رضا باشد نه زوری
گیرم که افتاده زدستش کوزه ای یا
از بی حواسی استکانی یا که قوری
جای سقلمه، اخم و تخم و داد و بیداد
جای هوار و گفتن: «بچه تو کوری؟»
باید به بچه با محبت گفت اول:
دارم نصیحت با تو گوگوری مگوری
پند این چنین می چسبد و تأثیر دارد
مثل کباب لقمه و نان تنوری
بامهربانی خاها هم می شود گل
باید که از نامهربانی کرد دوری

زنگ انشا

عبداله مقدمی

از محیط زیست چگونه حفاظت کنیم؟

محیط زیست یعنی یک جایی که آدمها در آن زندگی می کنند
ولسی فکر می کنند که آنجا زندگی نمی کنند، ولی زندگی می کنند و
خودشان خبر ندارند! مثلاً زمین و دریا و کوه و دشت همایش می شود
محیط زیست. البته ما برای بهتر فهمیدن موضوع و برای آنکه به قول
بابایمان مطلب برایمان جا بیفتد، از «گوگل» هم پرسیدیم که محیط
زیست یعنی چی.

گوگل هم عکس پلنگ و کرکس و روباه و چند تا جک و جانور دیگر
را برایمان آورد و گفت که محیط زیست می شود این ها. اینترنت به ما
گفت که با انداختن عکس یوزپلنگ! روی پیراهن تیم ملی فوتبال مان،
دیگر نسل یوزپلنگ ایرانی منقرض نمی شود و طراح این فکر بکر هم
یک لقمه نانی برای زن و بچه اش می برد و کلاً خوب است.

البته همان گوگل نوشته بود که اگر وسط جنگل جاده بکشند و بعد
ماشین ها بیایند و یوزپلنگ ها را بکشند، هیچ هم تقصیر کسی نیست
و باید حیوانات فرهنگ رد شدن از جاده ها را یاد بگیرند. حتی آن ها
می توانند کنار جاده مؤدب و دست به سینه بنشینند تا آدمهایی که
از آنجا رد می شوند، برایشان از شهر چیپس و پفک و بادام هندی
سرکه نمکی سوغات بیاورند.

حتی ما شنیده ایم که یک آدمهای خوبی هم پیدا می شوند که حیواناتی
را که دلشان پوسیده توی آن چهاردیواری، مجانی می برند سفر خارج
از کشور.

گوگل به ما گفت که ما باید مواظب باشیم در محیط زیستمان خرابی
به بار نیاید. مثلاً باید وقتی که رفتیم جنگل، حتماً مواظب باشیم
که به درختان آن آسیب نرسانیم. یعنی حالا درست است که با
پسرخاله هایمان آمده ایم مسافرت و دارد به ما خوش می گذرد، ولی

دلیلی ندارد که آیندگان هم از روی تنه درخت ها بفهمند که به ما
خیلی خوش گذشته است.

باید این را هم بدانیم که اگر بطری پلاستیکی آب معدنی را وسط
جنگل رها کنیم، سال دیگر درخت آب معدنی نمی دهد. دلیلی هم
ندارد که بدهد، چون بطری که بذر ندارد! اما این آشغال ها تا صدها
سال می مانند و تجزیه نمی شوند. آن وقت یک یادگاری از ما می ماند که
هر کسی هزار سال بعد هم آن را ببیند، به روانمان بد و بیراه می فرستد
و تنمان توی گور می لرزد! البته گوگل این را هم گفته بود که باید با
دقت دنبال جنگل باشیم تا بتوانیم در میان ویلاها، آن را پیدا کنیم و
حواسمان باشد که موقع استفاده از زیبایی های طبیعت زیاد سروصدا
نکنیم تا آنهایی که در ویلایشان استراحت می کنند، اذیت نشوند.

